اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم‌‌الله الرحمن الرحيم

و الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول‌‌الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين.

آقا اين حديث را يک کمی باز دو مرتبه بخوانيد در خدمت خودتان باشيم باب دوازده را بياوريد حديث به اصطلاح شانزده، هفده و هجده و نوزده به اصطلاح، اين سؤالی که دو مرتبه اين آقا همدانی از خدمت امام هادی که عرض کرديم نوشته کتب اليه يعنی مراد امام هادی است که بعد هم تصريح شد که ابی­الحسن الثالث اين سؤالی را که همدانی ابراهيم ابن محمد همدانی که از خدمت امام می­کند راجع به اين قسمت سومی به اصطلاح اين توقيع مبارک حضرت جواد است و اين مشکل را در حقيقت توقيع در هرسه بخشش دارد هم بخش اول که مسائلی است که متعلق ذکات است امام می­فرمايد خمسش را بدهيد هم بخش دوم که مصادری را به عنوان غنيمت و فايده ذکر می­کنند که ظاهراً به ذهن نمی­آيد اين­ها غنيمت باشد، عنوان عنيمت و يا فايده بر آن­ها صدق بکند و بخش سومش که نصف السدس است در ضياع که آن­هم خيلی مطلب عجيبی است هرسه بخش اين روايت به حسب ظاهر مشکل دارد البته عرض کردم اين تقسيم به سه بخش و هرسه بخش چه جوری شد اين تقسيم­بندی است آن آقايون هم اشکال کردند حالا می­خوانيم آقايون اشکال کردند ليکن به اين صورت و اين آقايون هم متعرض بعضی­هايشان شدند که اين بخش سوم دو مرتبه سؤال شده و توسط خود علی ابن مهزيار هم نقل شده که خود توقيع حضرت جواد به علی ابن مهزيار آمده، حالا آن حديث شانزده را اگر بخوانيد که مرحوم شيخ طوسی نقل می­کند،

س: حديث کافی چه جلدی بود که دارالحديث هم بياوريد ببينيم آن اختلاف نسخه­ها حديث کافی از آن بخش کافی­اش کدام باب است،

س: کافی جلد يک،

س: جلد يک، 547،

س: چه بابی است که تو چاپ دارالحديث هم

ج: پانصد و چهل و هفت؟ بايد جلد دو و سه دارالحديث باشد

س: بلی جلد يا سه دارالحديث

ج: آن­جاست آن دارالحديث آن­جاست

س: خب حديث شانزده را بخوانم حاج آقا

ج: حديث شانزده را بخوانيد البته من کراراً عرض کردم که مرحوم شيخ قدس الله سره اصول کافی را حديث را از اصول کافی نقل می­کند نمی­دانم حالا مراجعه نکرده پيشش نباشد که خيلی بعيد است يعنی آنچه که از کافی نقل می­کند و زياد هم نقل می­کند، شايد هشتاد درصد روايات بابش را از کتابی يعنی هشتاد درصد روايات کافی را آورده، از صدوق شايد پنج درصد هم به زور برسد يا هشت درصد مثلاً،

س: احتمال ندارد که چون کافی را مرحوم کلينی نبرد به تأييد

ج: نه کافی را در بغداد شنيده، چرا؟ نواب که نواب الآن خبر نداريم، فعلاً راجع به اين قسمت هيچ خبری نداريم نه نفياً نه اثباتاً راهی برايش نداريم فعلاً در اين جهت، اين­که ايشان بغداد آمده حتی دقيقاً سال ورود ايشان به بغداد هم نمی­دانيم آيا واقعاً با نائبی حتی مثلاً اوائل کار با نائب سوم مثلاً اين­که ايشان بغداد آمده کوفه آمده ايشان مثلاً، حتی کوفه با ابن عقده ملاقات کرده تصادفاً ابن عقده چهار سال بعد از ايشان وفاتش است از ابن عقده نقل می­کند از احمد ابن محمد عاصمی بغدادی نقل می­کند از يکی دو نفر ديگر هم نقل می­کند که احتمالاً اين­ها هم از اين مشايخ اين­جا هستند، چون حدود هشت­تا نه­تا نمی­دانم ده­تا از مشايخ کلينی شناخته نشدند نمی­توانيم الآن راجع به آن­ها صحبتی بکنيم و ايشان بغداد آمده در وقتی هم که ايشان بغداد آمده ظاهراً زمان نواب است و در کتاب کافی،

س: بعد اشکال می­کنند چرا نبرده تأييد کند، بعد جواب می­دهند اين­ها خودش چون اين کاره بود و نيازی نبود که ببرد،

ج: علی ای حال اگر اين کار يعنی فلسفه اساسی غيبت اين بود که شناخته نشود اگر بنا بود اين کارها بشود شناخته می­شد گفت که نقض غرض می­شد يعنی فلسفه اساسی غيبت اين بود که جای حضرت و کسانی که با حضرت ارتباط دارند شناخته نشود اگر کلينی که شخصيت مشهوری بود می­گفت من خدمت نائب رسيدم ايشان هم با امام اين جور خب پدر آن نائب را در می­آوردند، اصلاً فلسفه غيبت اين بود، فلسفه غيبت که حضرت و الا خب حضرت مسقتيماً می­فرمودند اين احاديث را بياور، مشکلی احتياج به نواب نداشت که آقايون می­گويند نواب و بلا اشکال مرحوم کلينی شخصيت علمی بسيار بزرگی است البته در ميان اين شخصيت­ها به لحاظ علمی شايد بشود گفت مثلاً بعد از محمد ابن عيسی محمد ابن عثمان و بعد از سومی حسين ابن روح حالا آن­ها هم دوتايشان شخصيت بزرگی اند عثمان هم شخصيت معنوی بزرگی دارد از آن سفير رابع هم خيلی خبری چندانی نداريم به هر حال کلينی رضوان الله تعالی عليه ظاهراً زمان همين نواب ظاهراً و العلم عندالله چون دقيقاً زمان ورود ايشان به بغداد برای ما روشن نيست ايشان مسلماً يعنی بايد حدوداً مثلاً سه صد و بيست و چهار و بيست و پنج، به بغداد تشريف آوردند چون اصطلاحاً از نظر تاريخی سه صد و بيست و سه خليفه عباسی مستنصر را که آمده ايران تصادفاً مراغه به دست فدائيان اسماعيلی تکه تکه کردند با چاقو ريختند در روز روشن در خيمه­شان و کشتند خليفه را خليفه عباسی را تکه تکه کردند، ترور کردند به اصطلاح و مؤرخين نوشتند اين اولين وهنی به دولت بنی عباس بود که خليفه در روز روشن به دست غلامانش تکه تکه بشود، يعنی آغاز زوال بنی عباس را از سه صد و بيست و سه می­دانند، بيست و دو، بيست و سه، دقت فرموديد و همين زمان هم زمانی است که آن به اصطلاح شلمغانی را می­کشند و شلمغانی يک شبی هم ايام شب پنج شنبه خوانديم از کتاب کامل ابن اثير، يک بحثی دارند که ايشان ادعای الوهيت و فلان ليکن

س: معلوم نيست

ج: نه حالا آن­ها جای خودش، در بين اهل سنت ايشان را به عنوان حلول و اتحاد و من خدا هستم و آن رفيقش هم گفت تو خدا هستی و ربّ السموات به اين اتهام کشتند اتهامی مثل حلاج، ليکن در کتاب کامل يادم می­آيد آقای آن وقت­ها اوائل شايد قصه مال پانزده سال چهارده پانزده سال قبل است از کتاب کامل ابن اثير خوانديم ايشان يک شخصيت سياسی سوار کشتی شد رفت شمال عراق بعد آمد خانه که؟ بعد کجا؟ اصلاً يک چهره فعالی است که معلوم است،

س: امام گفته بوده اين را فاش نکن اين اسرار را يا حتی وقتی که فرستادش رفت به صورت طی الارض گفته بود به کسی نگو ولی اين رفت و گفت،

ج: معلوم، اين­ها می­گوينم مثال اين چهره­ها که در يک مجالی به عنوان مرتد معروف می­شوند در يک مجالی می­خواهيم با ائمه شيعه رابطه­اش را می­بينيم مثلاً آمدن ايشان پيش مرحوم آن آمدن حلاج است اين شلمغانی حالا به حسب ظاهر با اتهام کفر و اتحاد و حلول و اتحاد مثلاً اين­ را بکشند و اين را ما بخواهيم باز در دنيای شيعه معنی بکنيم مشکل است يعنی روشن نيست، البته چه هست قصه ايشان هم نمی­دانيم چون مثلاً از عجايب اين است که مرحوم شيخ طوسی کتاب تکليف ايشان را توسط يعنی از طريق صدوق از پدرش از شلمغانی نقل می­کند خب خيلی عجيب و غريب به نظر می­آيد يک کسی که ظاهراً کفر و اتحاد و حلول و من خدا هستم و آن جوری آن­هم صدوق چهره صدوق زهد و ورع و تقوی و آن ور اين کاملاً اين ور و اين نجاشی ندارد اما شيخ طوسی دارد شيخ طوسی طريقش را به کتاب شلمغانی از طريق صدوق پدرش از شلمغانی خيلی هم عجيب يعنی واقعاً هيچ تسانخی مابين اين دو نفر نيست، مابين راوی و مروی عنه وجود ندارد حالا اين چه شخصيتی در دنيای شيعه دارد در غيبت شيخ طوسی دارد که گاهی اوقات که حسين ابن روح نبود ايشان جواب مسائل شيعه را می­داد شلمغانی بلی

س: ولی پيش امام وقتی صحبت می­شود امام لعنش می­کند

ج: زياد لعنش زياد است، لعنش زياد است و احتمالاً عرض کرديم شواهد خارجی ديگر هم مؤيد اين مطلب است که يک حرکت مثلاً مخفيانه­ای زير زمينی خصوصاً در بيوتات شيعه بزرگان شيعه شروع شده بود برای سلطه شيعه در بغداد، و ايشان در سه صد و بيست و دو است يا بيست و سه، کشته می­شود و يازده سال بعد يا ده­سال بعد يازده سال دوازده سالی بعد بالاخره شيعه بر بغداد مسلط می­شوند فاصله­های زمانی کم است در فاصله­های کم احتمالاً تأثير و تأثرات اجتماعی باشد زياد است اين فاصله کم است خود مرحوم حسين ابن روح هم همين طور است چون زيدی­ها در دويست و پنجا در طبرستان حکومت

3: 9

می­کردند، اسماعيلی­ها دويست و نود و هفت در مصر حکومت انجام دادند ديگر مانده بود شيعه اماميه ديگر همه­شان به يک سلطه­ای رسيده بودند فقط شيعه اماميه مانده بود که اين­ها هم ظاهراً اين طور است يعنی قضايا حلول و اتحاد حالا اگر هم بوده من چون آن­ها را چون دستگاه­ خلافت دروغ می­گفته، حالا به اتهام اين­که ايشان الوهيت کرده،

س: حديث شانزده را دوباره

ج: ببينيد حديث شانزده را مرحوم شيخ طوسی آورده منفراً می­خواهم بگويم که شيخ طوسی از کافی نقل نکرده چون کافی در اصول اين را آورده و شيخ طوسی احاديث اصول را نقل نمی­کند ولو خيلی تأثيرگذار است در فقه مثلاً حديث رفع را شيخ طوسی نقل نمی­کند، رفع شش­تايي يا نه­تايي، اصلاً نقل نمی­کند،

س: نه شش­تايي، نه نه­تايي هيچ کدام

ج: هيچ کدام نقل نمی­کند، سه­تايي را نقل می­کند آن هم از طريق عامه متن سه­تايي که پيش عامه بوده نسيان و خطا و اکراه اين، و خيلی عجيب است در اصول کافی هست حديث البته مرسل است اما هست، در فقيه هم مرسل تو خصال هست مسند، خيلی عجيب است شيخ طوسی اصلاً حديث به اصطلاح رفع را کلاً نقل نمی­کند،

س:

14: 10

گفته نزدش نبوده،

ج: يا اصول در اختيارش نبوده يا سماع نداشته از اصول نمی­دانيم الآن من عرض کردم ما فعلاً کاری که داريم شروع کرديم هزار سال داريم يک چيزی پيدا می­کنيم فعلاً پديده را می­گوييم تفسيرش را فعلاً نمی­گوييم راه روشنی برای تفسيرش نداريم،

س: بعيده که دستش نرسيده باشد

ج: اصلاً نقل نمی­کند حديث من بلغ را نقل نمی­کند اين هم در کافی هست خيل عجيب است

س: حسابی شايد داشته با کافی

ج: نمی­دانيم در محاسن هم هست محاسن برقی هم هست که خوانديم يک شب در همين­جا متعرض حديث من بلغ شديم به هر حال ايشان خودش از کتاب علی ابن مهزيار نقل می­کند و شيخ طوسی، شيخ کلينی اين را از کتاب از طريق سهل ابن زياد نقل می­کند حالا چون ما بحث ما راجع به متن و نقد متن است فعلاً رو اين جهت حالا آن جهات خارجی است رو اين جهت داريم بحث می­کنيم آنچه که هست اگر دقت بکنيد فکتب اولاً بخوانيد متن شيخ طوسی را،

س: علی ابن مهزيار قال کتب اليه ابراهيم ابن محمد،

ج: اليه را معنی کرديم ابی­الحسن الثالث حضرت هادی

س: اقرئنی علَیّ

ج: علِیٌ، يعنی علی ابن مهزيار کتاب ابيک يعنی حضرت جواد

س: کتاب ابيک

ج: و اين کتاب الآن به ما رسيده حالا شيخ طوسی کتاب را مال حضرت جواد را نقل کرده از اين کتاب تقسيم بنده است چون حالا بعد می­خوانيم آقای خويي خواهيم ديد، اين ما کتاب را آمديم گفتيم نامه حضرت را سه بخش کرديم هرسه بخشش خلاف قاعده متأسفانه هرسه بخش اين کتاب خلاف قاعده است ليکن سؤال از بخش سوم است آن ديگر خيلی خلاف قاعده است چون نصف السدس ما نداريم کلاً حالا آن اولش خلاف قاعده بود موارد ذکات بود حضرت فرمود در امسال خمسش را بده اين­که خب خيلی، دوم غنائم و فوائد بود که بعضی­هايش اصلاً ربطی هم به غنائم داشت مثل ميراث من لايحتسب مثل فرض کنيد جائزه که خطيره­ است حالا جايزه غير خطيره هم همين طور است بعد مثل فرض کنيد به اين­که اموالی از خرمی­ها و از بابکی­ها به شما رسيده به شيعه، خب اين اموال، فرض کنيد در زمان ما می­گويند داعش را در عراق از بين برديم مقدار زيادی اسلحه­اش را فلان آقا گرفت مثلاً اين بيايد خمسش را بدهد شبيه خرمی­ها، خرّم البته خرم­دين­ها که دين نداشتند مخالف اسلام بودند اين­ها، کله­شان آن ور جزو خوارج اند علی ای حال آن وقت نصف السدس را سؤال می­کند اين هم خيلی عجيب است،

س: اقرئنی علی،

ج: علی يعنی علی ابن مهزيار کتاب ابيک و درست هم هست شيخ کتاب ابيه را نقل کرده اما کلينی نقل نکرده کلينی کتاب حضرت جواد را کلاً نقل نکرده بلی بفرماييد،

س: فيما اجبه علی اصحاب الضياع انه اوجب عليهم

ج: فيما اوجبه

س: اوجبه بلی

ج: اجبه نه، اوجبه اين اصحاب الضياع اين بخش سوم است در آن طبق تقسيمی که ما انجام داديم اين بخش سوم است که اين هم خلاف قاعده اصلاً نصف السدس خلاف قاعده است ما نصف السدس نداريم کلاً،

28: 13

نصف السدسی نداريم کلاً بفرماييد،

س: انه اوجب عليهم نصف السدس

ج: تصريح می­کند سؤال سؤالی همان، يعنی سؤال نصف السدس می­کند فقط ايشان می­گويد اين مؤنه چه مؤنه­ای است می­خواهد از مؤنه سؤال بکند،

س: و انه ليس علی من لم يقوم ضيعته

ج: بايد لم تقوم باشد خيلی خوب،

س: بلی فی مؤنته نصف السدس و لاغير ذلک

ج: ليس عليهم نصف السدس و لا غير ذلک، نه اين­که عليهم ليس عليهم نصف السدس و لا غير ذلک، اگر اين ضيعه مؤنه­اش را کفايت نمی­کند هيچی برايش نيست نه نصف السدس نه غيرش

س: يعنی ليس علی من، اين نصف السدس را اسم ليس می­گيريم

ج: ليس عليهم نصف السدس و لا غيره

س: فاختلف، من

ج: قِبلنا

س: قبلنا فی ذلک

ج: بلی

س: فقالوا يجب علی الضياع الخمس بعد المؤنه،

ج: ببينيد سؤال را می­گويد اصحاب می­گويند متعارف خمس بايد باشد نصف السدس يعنی چه؟ يک سؤال کلمه نصف السدس است يک کلمه که مراد از مؤنه چه مؤنه­ای است؟ دوتا سؤال می­کند يکی اين عدد خيلی عجيب و غريب است نصف السدس يکی اين­که به اصطلاح چه مؤنه، مؤنه خودش مؤنه زمين کدام مؤنه،

س: تو اين روايت عجيب است که بحثی سدس را هيچ مطرح نمی­کند

ج: کرد نصف السدس را

س: می­گويد که چرا گفته نصف السدس

ج: نه معلوم است نه معلوم است که اين­ها تعجب کردند از اين عدد نصف السدس تعجب کردند که اين يعنی چه نصف السدس بعد ايشان می­گويد طبق قاعده خمس است حالا اين مؤنه هم که امام فرمود کدام يکی است بفرماييد،

س: فاختلف من قبلنا فی ذلک فقالوا يجب علی الضياع الخمس بعد المؤنه، مؤنته

ج: مؤنتِه، شايد مؤنتُه سؤال از اين­جا باشد

س: سؤال از اين­جاست مؤنته الضيعه و خراجها

ج: نه، مؤنة الضيعه و خراجها

س: نسخه پس غلط نوشته،

ج: يا مؤنته

س: نه، کافی همين چاپ مؤنة الضيعه

ج: مؤنه الضيعه

س: ولی اين

س: مؤنته الضيعه

ج: ضمير، اين مؤنته را مؤنه را به معنای مصدری گرفته اضافه به فاعل يعنی مؤنه­ای که ايشان صرف می­کند برای ضيعه، مؤنه به اسم معنای مصدری ندارد اما اين­جا به معنای مصدر است،

س: معنی عوض نمی­شود

ج: تقريباً چرا يعنی مؤنه متعارف نيست مصدری باشد مثل ضربه زيداً يعنی آن زد زيد را، معنای مصدری گرفته اضافه به فاعل شده مؤنته الضيعه که مؤنه­ای که برای ضيعه می­گذارد،

س: پس اگر آن نسخه اصلی را

ج: آن نسخه مؤنة الضيعه بوده اصلاً آن روشن­تر است

س: پشت سرش هم دارد لا مؤنة الرجل و عياله يعنی اين عطفی که با لا آورده لای عاطفه نشان می­دهد که

ج: با آن درست است فکتب عليه السلام

س: فکتب و قرئه علی ابن مهزيار عليه الخمس

ج: اين عليه الخمس، تصريح شده يعنی امام نفرمودند که حالا پدر من فرمودند نصف السدس يعنی چه؟ من فکر می­کنم با قرائن سياقی می­خواهند بفرمايند آن حکم ولايي بوده حکم خاصی بوده حضرت فرموده، نمی­خواهند رد بکنند نمی­گويند که پدر من چه نوشتند می­خواهند حکم واقعی را الآن يعنی خود اين آقايون که اين را نوشتند فهميدند که آن مطلب امام يک مطلب ولايي بوده حکم ولايي اين همان بحثی است که ما الآن داريم شروع می­کنيم اين يک حکم ولايي،

س: کافی جای ديگر هم اختلاف دارد يا نه؟

ج: نه کافی را پايين دارد،

س: کافی را چاپی، ديشب می­خواهيد دوباره بخوانيم

ج: می­خواهيد بخوانيد بلی

س: کافی من چاپ دارالحديث آوردم

س: حديث هفده

ج: نه دارد فکتب عليه الخمس مشکل اين است کلمه عليه الخمس در کافی نيامده

س: حالا اين چاپ دارالحديث را بگوييم نسخه بدل

س: نه اين، جای ديگر کلمات متفاوت دارد، بعضی­هايش شايد مؤثر است

ج: حالا دارند می­خوانند بعد کافی را می­خوانند بعد بخوانيد الآن تمامش بکنيد

س: اين­جا هم که عليه الخمس بعد مؤنته و مؤنه عياله و بعد خراج السلطان

ج: عجيب اين است که جوابی که در کافی آمده عيناً همين است فقط کلمه عليه الخمس را برداشته حالا عبارت کافی را بخوانيد،

س: بلی، کافی

ج: فکتب عليه السلام بعد مؤنته

س: بلی

ج: بخوانيد اين عبارت کافی را ذيلش را

س: حالا جای ديگرش هم اختلاف دارد می­خواهيد همه­اش را بخوانم

ج: حالا می­خواهيد نه الآن چون می­خواهيم روی کلمه

س: فکتب عليه السلام بعد، عليه الخمس را ندارد، فکتب عليه السلام بعد مؤنته و مؤنة عياله و بعد خراج السلطان

ج: عين همان است خيلی عجيب است

س: شيخ آورده جمله سؤالش بپرسی بگوييد

ج: نه نه بحث سر اين قسمت نيست،

س: بعدش می­گويد که

ج: معنی اين، می­دانم آن­جا هم دارد سؤال کرده عليه الخمس، خمس سؤال کرده، ليکن اين­جا خيلی عجيب است اصلاً خيلی نکته لطيف اين است که با اين­که دو راه است دو مسير است برای اين کتابت تماماً عبارت مثل هم است، بعد مؤنته و مؤنة عيال بعد خراج دقيقاً مثل هم است فقط عليه الخمس را ندارد، فکتب عليه الخمس در کتاب به اصطلاح تهذيب آمده اما در کتاب کافی نيامده دقت می­فرماييد، اين نکته اين است آن وقت اين بحثی است ما به طور کلی در روايات داريم يعنی ما رواياتی اين ديگر اختلاف متن را من نمی­توانم ضابطه­مند بگويم، من می­خواستم تمام بشود بحث متن، چون در بحث نقد متن هستيم اين را الآن نمی­توانيم اين قدر ما متون روايات مان در اين خصوصيات باهم فرق می­کند و اين کار در کتب اهل سنت هم هست ليکن در کتب اهل سنت، البته در روايات بسيار مشهورشان حتی اختلافات خيلی واضحی بين­شان هست ليکن چون آن­ها تا مدت­ها حديث به نحو شفاهی بوده ممکن است در آن­جا باشد اختلاف، اين­جاها که حديث به نحو کتبی است اين مشکل است دقت کرديد،

س: بلی

ج: اين­جا دارد فکتب عليه السلام اين يک مقداری مشکل می­کند کار را و الا آن­ها به نحو شفاهی الی ماشاءالله گاهی حديث واحد را در بخاری چندبار نقل می­کند به اسنادهای مختلف با سندهای مختلف و متون هم با هم فرق می­کند،

س: مکاتبه بودنش ضعيف نمی­کند

ج: برای تقيه جهت صدور و الا نه،

س: آری ديگر

ج: يعنی دقيقاً يعنی خيلی عجيب است بعد مؤنته، يعنی دقيق نگاه بکنيد عين هم است، در قسمت­های ديگرش عين هم است آن وقت اين بحث يک بحث سنگينی است در روايات ما اصولاً که اختلاف دارند اين اختلاف هست نقد متن که می­خواهيم ديگر من فکر می­کنم اين قسمت کار ما نباشد، اين بايد تمام روايات را بخوانيم يعنی اين يک قسمتی آخر ما داريم تقريباً دسته­بندی می­کنيم مثلاً روايات عمار ساباطی، يک دسته روايات عمار ساباطی، يک بحثی راجع به فرض کنيم سنن النبی، يک بحثی که اختلاف، يک بحثش راجع به احکام ولايي است الآن اين مقدارش خودش احکام ولايي مشکلات با بقيه روايات آن جای خودش، ليکن اين­جا اين قبيل ما زياد داريم زياد نه اين­که کم خيلی زياد داريم، احاديثی که با همديگر اختلاف متن دارند و گاهی مصدر هم دقيقاً يکی است حالا يک اصطلاحی هم اهل سنت دارند می­خواهم اين­جا هم تطبيق بکنم، اصطلاح اهل سنت می­گويند اخرج الحديث، خرج الحديث، استخرج الحديث، اخراج دارند، تخريج دارند، استخراج دارند، اصطلاحاً اخراج آن­جای است که حديث را کامل بياورد، تخريج آنی که قسمتی را بياورد، استخراج اين است که حديث يعنی طلب خروج حديث که حديث را از راه ديگر به همان راوی برساند نه از آن راوی از راه ديگری مثلاً اين­جا مرحوم شيخ طوسی اين مطلب را از علی ابن مهزيار نقل می­کند کلينی از راه ديگری می­رساند، اين­جا را می­گويند استخراج، استخرجه کلينی از طريق مثلاً سهل ابن زياد، عن ابراهيم ابن محمد همدانی، خوب دقت استخراج البته اين استخراج را من در کتابات متأخر سنی­ها ديدم نمی­دانم من تو ذهنم نبود که در قدمای شان هم اين اصطلاح باشد شايد هم هست من نديدم به هر حال آن وقت اين مطلب اين هست يعنی ما هم در روايات ما اخراج هست حديث را کامل می­آوريم يا ناقص می­آوريم يا از يک راه ديگر به آن می­رسانيم، اين از يک راه ديگر به آن رساندند اين اختلافش زياد است اين مشکل زيادتر می­شود فرض کنيد همين حديث عمر ابن حنظله چون اخيراً بررسی می­کرديم فرض کنيم می­رسد به داود ابن حسين، به عمر ابن حنظله من باب مثال عرض می­کنم آن وقت شيخ طوسی از راه ديگری می­رساند به داود ابن حسين، غير از طريقی که کلينی می­رساند از راه ديگری می­رساند اين­جا را نگاه بکنيد مرحوم شيخ طوسی به سندش از علی ابن مهزيار، سند شيخ را به علی ابن مهزيار بياوريد الآن تو ذهنم نيست،

س: قبل از اين­که چيز، می­گويم مرحوم ملاصالح اين­جا نقل می­کند از يک نفر که گفته نصف السدس اين­جا اشاره سدس آن سهم­های يک ششم مصرف خمس است و نصف السدس هم منظورش نصف السته است يعنی سهم امام،

ج: نصف السدس يعنی يک ششم، نمی­شود سدس يعنی شش يعنی

س: نصف آن سدس­ها يعنی نصف آن شش­تا سدس،

س: يکی مصرف­ها

ج: نصف السدس می­شود يک دوازدهم خب،

س: نه ايشان می­گويد نصف يعنی

ج: يعنی نصف سته،

س: نصف سته، ايشان می­گويد بعيدة جداً ولی می­گويد بعضی­ها اين طوری گفته،

ج: خيلی خوب حالا جواب خودش

س: نه، می­گويد

ج: خب الحمدلله خودش جواب داده

س: مضمون کافی هم که می­گويند اختلاف دارد، می­خواهيد بخوانم عبارتش را

ج: نه حالا اين­جا چون کتابت امام است اين اول روشن بشود، من می­خواستم اين را بگويم ما در بحث اختلاف متن و در نقد متن اين قسمت­ها را نمی­توانيم متعرض، چون خيلی زياد است فرض کنيد همين حديثی که از عباد ابن سهيب هست که لابأس بشعور نساء اهل به اصطلاح بوادی و مثلاً فلان، و اهل الذمه در کافی آمده و اهل ذمه، همين حديث با همين سند از شيخ صدوق آمده من اهل ذمه، اصلاً خيلی معنی عوض می­شود

س: عوض می­شود

ج: خيلی کلاً عوض می­شود همان مصدر همان سند همين حديث حج را که اخيراً چندبار تو درس هم اشاره کرديم مرحوم کلينی در کتاب توحيد کافی آورده: ما حجب الله عن العباد فهو موضوع عنهم، همين در کتاب توحيد مرحوم شيخ صدوق از راه ديگر ليکن سند يکی است آخرش اصطلاحاً استخراج است همين را آورده ما حجب الله علمه عن العباد، کلمه علمه دارد و خب الآن هم بعضی از آقايون می­گويند ما حجب الله باشد اين دلالت بر برائت می­کند، البته نمی­کند حالا بر فرض کنيم، و اما حجب الله علمه باشد ربطی به برائت ندارد، يعنی وقتی تأثيری زياد می­گذارد در اصلاً استظهار از حديث، مخصوصاً اگر ايشان مثلاً قائل هم باشد که حديث رفع هم سندش ضعيف است دلالتش هم روشن نيست آن وقت برائت شرعی هم ديگر اثباتش مشکل می­شود چون حديث حجب است حجب هم که دلالت نمی­کند متنش هم جور ديگری است اصلاً يعنی ما يک مشکل کلی داريم اختصاص به اين، گاهی اوقات تأثيرگذار کلی است در مطلب اصلاً يک تأثير عادی ندارد، تأثير غير طبيعی دارد اختلاف متن، اين اختلاف متن­ها را فعلاً نمی­توانيم کنترل بکنيم نمی­توانيم دسته­بندی بکنيم داريم از الآن می­گوييم اين فقط با مراجعه و تطبيق در روايات است آنی را که الآن ما می­خواهيم با دسته­بندی بکنيم مواردی معينی است اين مثل اين را شامل نمی­توانيم مثل اين جور من،

س:

15: 25

ج: بلی آقا

س: اين حاشيه­ای که داريد می­گويم بر اين حاشيه­تان هستيد

ج: حالا باشد، بلی اين نصف السدس را هم می­گويم اين­ها توجه نکردند که کلينی کلاً توقيع حضرت جواد را نياورده اصلاً،

س: نياورده ولی اين را آورده

ج: اين ذيل را آورده دقت کرديد،

س: استخراج کرده

ج: نه اين ذيل هم استخراج است نه آن را که اصلاً نياورده، يعنی اين­ها متحير هستند که چرا امام گفت نصف السدس لذا گفت نصف السته مجبور شد بگويد نصف السته نمی­داند که اين توقيع هست خود علی ابن ابراهيم به حضرت جواد نوشته: اقرئنی علی کتاب ابيک، دقت کرديد

س: اين آورده اين قسمتی که نصف السدس را تو همين

س: تو سؤال آورده

ج: تو سؤال آورده اما اين کتاب ابيه را نديده خيال کرده نصف السته يعنی اين اگر ديده بود آن روايات را اين حرف­ها را نمی­زد که،

س: يعنی اين همان­جا تو آن آمده

ج: تو آن­جا آمده بخش سوم آن توقيع حضرت جواد است دقت می­فرماييد حالا متن

س: آن­که خواسته همان را حل کند آن­جا اين سؤال هست نصف السدس از کجا آمد،

ج: خب می­دانم اين در، نه چون نديده توقيع را ملتفت نشده که اين توقيع پدر ايشان حضرت جواد اول آن را پيدا بکند، آن توقيع را شيخ آورده مرحوم کلينی نياورده، لذا اين به ذهنش می­آيد نصف السدس يعنی نصف السته مثلاً متوجه شديد،

س: تعريف شيخ را از مشيخه اول بخوانم يا

49: 26

ج: نه از مشيخه ديگر،

س: تو مشيخه يک تفاوتی دارد و می­گويد و ما ذکرت فی هذا الکتاب عن علی ابن مهزيار فقد اخبرنی به الشيخ ابوعبدالله

ج:

0: 27

مفيد رحمه الله

س: بلی عن محمد ابن علی ابن الحسين عن ابيه

ج: محمد ابن علی ابن الحسين مرحوم صدوق است رضوان الله تعالی عليه، چون عرض کرديم مرحوم صدوق سال­های سه صد و پنجا و دو، سه، چهار دو سه بار به بغداد آمده و شيخ مفيد جوان بوده علمای بغداد از ايشان اجازه گرفتند يعنی ابن غضائری پدر مرحوم شيخ مفيد ابن عبدون اين­هایي که مشايخی هستند که در بغداد شيخ ديده اين­ها همه از مرحوم صدوق در اين سفر اجازه گرفتند و الا آن­ها به قم نيامدند شيخ هم اصولاً در بغداد نبوده، دو سفر يا سه سفر به بغداد آمده که اين­ها جوان بودند اجازه گرفتند، درست است اين­جاش مشکل ندارد بفرماييد،

س: بعد توی مشيخه آن­جا به جاي اين­که بگويد اخبرنی به الشيخ ابوعبدالله، گفته اخبرنی به جماعة

ج: خب همين جماعة که گفت الآن گفتم اين جماعة يک بحثی هم دارند که مراد شيخ از جماعة چيست؟ چون شيخ عده­ای از موارد در فهرست دارد جماعة عن الصدوق، اين جماعه يکش مفيد است يکش ابن عبدون است، يکش ابن غضائری پدر است اين­ها اصلاً اصطلاحاً جماعتی است که شيخ در فهرست از آن­ها نام می­برد اين جماعت از مثلاً ابوالمفضل شيبانی نقل می­کند اين جماعت از فرض کنيد شيخ صدوق نقل می­کنند، جماعة مشايخ شيخ طوسی در فهرست است ايشان بفرماييد آقا، به نظرم يکی ديگر هم هست که الآن تو ذهنم نيامده، بفرماييد چون عجله داريم تند رد بشوم تو ذهنم نيامد، فکر می­کنم شايد به ذهنم بيايد،

س: اخبرنی به الشيخ ابوعبدالله

ج: آن وقت اين جماعت را مرحوم سيدبحرالعلوم در فوائدش دارد يعنی عده­ای نوشتند که مراد ايشان از جماعت مراد که اند؟ يا جماعت عن فلان مرادش که است؟ جماعت عن فلان مرادش که است؟ مرادش اين سه نفر الآن تو ذهنم حضور ذهن دارم بفرماييد،

س: عن محمد ابن علی ابن الحسين عن ابيه و محمد ابن الحسن عن سعد ابن عبدالله الحميری

ج: محمد ابن الحسن عطف بر ابيه است اشتباه نشود چون يکی از مشکلات در اسانيد اين عطف­هاست که اين عطف بر کدام يکی است چون مرحوم صدوق هم از پدرش نقل می­کند هم ابن الوليد اين محمد ابن الحسن اول ابن الوليد است و در صدوق هم در کتبش زياد دارد محمد ابن الحسن عن محمد ابن الحسن، اولی ابن الوليد دومی صفار است هردو محمد ابن الحسن است اين­جا اين طور می­گويد عن ابيه و محمد ابن الحسن عطف بر ابيه است اين جوری بخوانيد چون مرحوم صدوق هم از پدرش نقل می­کند هم از مرحوم ابن الوليد استاد ايشان بفرماييد،

س: عن سعد ابن عبدالله

ج: هردو از شاگردهای سعد هستند هم مرحوم ابن الوليد هم مرحوم به اصطلاح پدر صدوق بفرماييد

س: حميری

ج: اين هم عطف بر سعد است اين حميری عرض کردم کراراً مراد عبدالله است پدر است نه پسر، هردو مشهور اند، هم عبدالله که پدر و پدر خيلی فوق العاده است انصافاً، ايشان هم مشهور است پسرش هم محمد مشهور است محمد استاد کلينی است، اگر کلينی می­گويد محمد ابن عبدالله مراد حميری پسر است آن وقت اين قرب الاسناد که به حميری است مال پدر است، آن توقيعات حميری مال پسر است آن توقيعات حميری که مفصل است نمی­دانم بيست صفحه است، چند کمتر بيشتر آن مال پسر است محمد ابن عبدالله که به حضرت بقيه الله نوشته اين فرق پدر و پسرها را با هم ديگر گذاشته بشود قرب الاسناد مال پدر است عبدالله هم مراد پدر است اين­جا عبدالله ابن جعفر پدر است اين همان است که مرحوم نجاشی می­گويد که دخل کوفه در سال دويست و نود و خرده­ای که من عرض کردم ايشان خرده­ای نوشته نيف و تسعين و مأتين، ليکن در کتاب رساله ابوغالب آمده دويست و نود و هفت خيلی عجيب است ما خيال می­کرديم خرده­ای نيست، سه و چهار مثلاً اما در کتاب رساله ابوغالب تصريح می­کند دخل حميری الکوفه سال دويست و نود و هفت، فسمع منه اهلها و اکثروا اين هم خيلی عجيب است چون عمده حديث قمی­ها مال کوفه است اين قدر ايشان احاديث کوفه را مرتب کرده که خود اهل کوفه از ايشان استفاده کردند يعنی در حقيقت عظمت مقام علمی ايشان حتی تعبير دارد فسمع منه اهلها و اکثروا زياد هم شنيدند از خود اين حميری پدر است نه حميری پسر، حميری پدر هم واقعاً شخصيت بسيار بزرگواری است فوق العاده بزرگوار عن سعد و الحميری،

س: بلی و محمد ابن يحيي و،

ج: محمد ابن يحيي استاد کلينی است ابوجعفر الزيات به اصطلاح مرد فوق العاده بزرگ است از مشايخ تراز اول ماست بفرماييد

س: و احمد ابن ادريس

ج: ابوعلی اشعری است ابوعلی اشعری احمد ابن ادريس از اشاعره قم و از اجلاست فوق العاده جليل القدر است اين­ها طروق متعددی است که به اصطلاح اين­ها نقل می­کنند بفرماييد،

س: کلهم عن احمد ابن

ج: البته عادتاً بايد کلِهم بگوييم حالا مثل آن بازی­های ادبی که مراد اعنی کلَهم مثلاً اعنی کلَهم و الا چون می­گويد اعنی عن کلِهم عطف بر آن­هاست بايد مجرور خوانده بشود کلِهم

س: عن احمد ابن محمد ابن العباس ابن معروف عن علی ابن مهزيار

ج: نه اين اشتباه نوشته عن احمد ابن محمد عن العباس ابن معروف اشتباه چاپ شده احمد ابن محمد ابن عباس المعروف نداريم، احمد ابن محمد مراد حميری است عباس ابن معروف هم از بزرگان قم است اين غير از، يک عباس، يکی ديگر داريم که آن در مال کوفه است اين از قم است،

س: فهرست همين طور چاپ شده،

ج: ای،

س: با عن آمده، واضح است

س: اين نسخه­اش

ج: شنونده بايد عاقل باشد

س: باشد بلی

ج: روشن است،

س: که بعض نرم افزار گاهی دقت نمی­شود،

ج: گفت شنونده بايد عاقل باشد تا شما خوانديد عرض کردم احمد ابن محمد عن العباس ابن معروف، احمد ابن محمد ابن عباس ابن معروف نداريم آن وقت احمد ابن محمد مراد اشعری است عباس ابن معروف هم از اجلاء قم است بسيار مرد جليل القدر و از بزرگان قمیٌ به اصطلاح از قمی­ها بزرگوار ماست اين­ها جميعاً حتماً علی ابن مهزيار است، چون احمد ميراث اهواز نقل می­کند،

س:

8: 33

اضافه کرده، قبل اين طريق

ج: روشن شد آقا پس اين روايت طريقش کاملاً واضح است خصوصاً احمد اشعری که بسيار مرد بزرگواری است اين نسخه­ای است که در اختيار شيخ بوده بفرماييد، اين نسخه خيلی تاريخ واضحی دارد، و به اصطلاح آقايان صحيح اعلائی هم هست، صحيح اعلای اصطلاحاً نه اين­که همه ثقات اند همه ثقات و اجلاء اين اصطلاحی است که اخيراً جور شده يک اصطلاحی است بين علمای ما صحيح اعلای که اضافه بر وثاقت کل واحد، کل واحد فی الطريق از اجلاء هم هست اضافه بر وثاقت و اين اسمايي که ايشان خواندند،

س: صحيح اعلايي را تو رايه

ج: نه نشنيدم، اصلاً در اصطلاح هم نداريم صحيح اعلايي

س: آن­ها ندارند،

ج: نه،

س: شهيد می­گويند شهيدثانی

ج: نه آن را هم نديدم يادم نمی­آيد ديده باشم اين اصطلاحی است که الآن، فکر می­کنم تو همين مثل مثلاً مرحوم نائينی و اين­ها فکر نمی­کنم خيلی هم قديمی باشد صحيح اعلايي را خيلی در اصطلاحات قديم من نديدم نمی­خواهم نمی­خواهم نفی بکنم نديدم متعارف نديدم صحيح اعلای که کل واحد واحد هرکدام چون مثلاً مرحوم شيخ مفيد آثار ابن الوليد را توسط پسر ايشان نقل می­کند پسر ايشان توثيق ندارد حالا برفرض کنيم برای آن شيخ حديث قبولش بکنيم جزو اجلا نيست اما اين­جا مستقيم از صدوق نقل می­کند اين­ها همه از اجلاء اند، از صدوق از ابن الوليد اين­ها همه از اجلاء اند، بعدش هم احمد، سعد، حميری تمام از اجلاء اند و تاريخش هم واضح است احمد هم از حسين ابن سعيد نقل می­کند هم از علی ابن مهزيار که هردو از بزرگان اهواز اند، البته احتمال دارد که روايتش از حسين، چون حسين اواخر عمر به قم می­آيد و در قم فوت می­کند، علی ابن مهزيار الآن تو ذهنم نيست که قم آمده باشد، بفرماييد،

س: توی فهرست تفاوتش اين است که آن­جا که اخبرنا بکتبه و چيز بعد در ادامه می­گويد که الا کتاب المساليب، و ان عباس معروف روی نصفه،

ج: آن­هم دقت ايشان، يک کتابی شايد حالا من مساليب علی ابن مهزيار تو ذهنم نيست و نمی­دانم الآن که چه کتابی است؟ ليکن معلوم می­شود که عباس ابن معروف،

س: ثانی است ديگر راجع به مساليب

ج: ديگر معلوم است مساليب مراد که است؟ عنوانش واضح است که به کجا، ضمير به کجا بر می­گرده،

س: بعدش اين روايتی را که

ج: بلی،

س:

30: 35

ج: بلی اما اين­که خود علی ابن مهزيار کتاب مساليبش الآن به ما رسيده باشد يا شنيده باشم الآن تو ذهنم نيست، اين روايت

س: عذر می­خواهم الآن يادم

43: 35

ديگر

ج: نه ديگر تمام شد،

س: مساليب ثانی آمد آن روايتی که خدمت­تان قبل از چيز عرض کردم که آن را هم جزء احکام ولايي قرار می­دهيد شما که حضرت پيامبر برای آن فرزندی، برای آن عبدالله ابی شروع کرد نماز خواندن، که عمر

ج: آن معلوم نيست حکم ولايي باشد اين چون دارد عمر گفت لاتقوم علی قبره، لاتصل علی احد منهم،

س:

10: 36

ج: بلی، اين جوری بعد امام می­فرمايند که نه، نکته من لعنت کردم در روايت دارم که من دعوت عليه نه اين­که عوت له، آن را هم دارد آن روايت را

س:

20: 36

ج: بلی چه گفتند، علی ای حال آن وقت دقت کنيد حديث را ايشان به طريق بسيار صحيح صحيح اعلای از علی ابن مهزيار نقل می­کند که همدانی نوشت ليکن کلين از راه ديگری نقل می­کند بخوانيد راه کلينی را، امروز ديگر امشب، حديث شماره هفده

س: عن سهل عن ابراهيم

س: همين روايت را

ج: همين روايت را،

س: نسخه دارالحديث را بخواند که بعدش هم معلوم شود

س: اين محمد ابن الحسين، و علی ابن محمد اين هم معلق­اند عن سهل،

ج: محمد ابن الحسين عرض کردم درست نيست محمد ابن الحسن جزو مشايخ کلينی است،

س: اين­هم را هم اين­جا ننوشتيد

ج: من نوشتم

س: ننوشتيد،

ج: ننوشتم، محمد ابن الحسن است که از مشايخ کلينی است که از سهل جزو عده­ای کلينی است و اين­که حالا اين می­گويند محمد ابن الحسن طائی القمی يا محمد ابن الحسن قمی و ليس بصفار حالا اين يک بحثی دارد که خيلی ديگر من الآن خسته هم شدم،

س: اين کافی چاپ آقای چيز، محمد ابن الحسين چاپ شده بوده، توی بيشتر نسخ هم محمد ابن الحسين است اما توی سه­تا نسخه محمد ابن الحسن بوده توی اين چاپ جديد هم محمد ابن الحسن را ترجيح دادند،

ج: خب احتمالاً تصحيح قياسی باشد مثل حرف من

س: يک نسخه داشت

ج: می­دانم آن نسخه­ها را هم خيلی فکر نکنيد اين­ها هم احتمالاً مثل ما آن هم تصحيح قياسی کردند، خود آن نسخه­ها هم برداشتند تصحيح قياسی کردند، ما يک مشکلی داريم که می­گوييم سه­تا نسخه خطی بود خود نسخه­ها ارزيابی کامل نمی­شود الآن حالا ديگر وارد اين بحث تحقيق متون و اين­ها نشويم که ما را به عالم ديگری می برد، بعد در حاشيه گاهی دارند يک توضيحاتی می­دهند،

س: آنی که اختلافات ديگرش هم معلوم شود،

س: بعد آن تعليقی که شده آن سه حديث قبل­تر اين طوری است محمد ابن الحسن و علی ابن محمد عن سهل ابن زياد

ج: اين­ها دو نفر از چهار نفر سهل است اصولاً از سهل چهار نفر نقل می­کنند اين دوتاست، دوتايش اين­ها هستند محمد ابن الحسن و علی ابن محمد آن وقت اين احتمالاً اشاره­ای به اين باشد که در جميع نسخ کتاب سهل نيست کتب سهل نيامده، چون ايشان گاهی اوقات می­گويد عدة من اصحابنا عن سهل، گاهی اوقات اسم يک نفر می­برد می­گويد عن سهل، گاهی اوقات اسم دو نفر را می­برد عن سهل احتمالاً دقت کلينی اوثق الناس فی الحديث احتمالاً ناظر به اين باشد که در جميع نسخ کتاب سهل نيست در روايت سهل نيست در دوتايش هست بعضياش در يکيش هست، اگر در چهارتا باشد می­گويد عدة من، احتمالاً ديگر ما الآن فعلاً دقيقاً نمی­دانيم چون اين بحث را به اين صورت من مثلاً يک وقتی آقای سيستانی می­فرمودند مبسوطاً نوشته شده باشد غالباً متعارف در بين علمای ما، تفنن در عبارت می­گيرند مثلاً تفنن در عبارت می­گويد عدة من اصحابنا، دو نفرش را اسم می­برند ليکن اگر بخواهيم دقت بکنيم احتمالاً ناظر به اين باشد نکته را دقت فرموديد اشاره به اين باشد که در جميع نسخ نيست در دوتا از اين نسخ آمده به هر حال برفرض اين حديث را قبول کنيم اين از نحو استخراج است استخراج يعنی چه؟ طريق ديگری غير از شيخ طوسی رساند به علی ابن مهزيار اين را اصطلاحاً استخراج می­گويند همين راهی را که شيخ کلينی گفته در بياوريد می­گويند اخرج عنه اگر قسمتش را

43: 39

خرّج، خود همين طريق را بياور با متن کامل می­گويد اخرج، حالا متن کاملش، اين­جا توضيح نداده محمد ابن حسن، در همان سه حديث قبلش توضيح نداده،

س: توضيح داده، تو حاشيه بحث حاشيه مفصل نوشته گفته که هکذا يعنی محمد ابن الحسن

6: 40

ج: الی آخره

س: و فی فلان و المدح محمد ابن الحسين و الصواب ما اثبتناه انظر ما قدمناه فی الکافی ذيل حديث فلان فلان هذا و قد اورد الشيخ فی

18: 40

وسائل هکذا محمد ابن يعقوب عن محمد ابن يحيي عن محمد ابن الحسين

س: اين هم حسين گفته،

س: بلی، عن سهل ابن زياد جميعاً عن علی ابن مهزيار و التأمل فی سند الوسائل يمضی بان الشيخ الحر اخذ الخبر من نسخة المصحفه، ففهم السند معلقاً علی سابقه لتقدم رواية محمد ابن يحيي عن محمد ابن الحسين فی السند السابق فی المصدر فاضاف محمد ابن يحيي، محمد ابن يحيي الی صدر السند، ثم اضاف لفظ جميعاً، بعد سهل ابن زياد بتخيل وقوع التحويل فی السند و ان راوی عن علی ابن مهزيار

ج: خب اين راجع به محمد ابن الحسين نيست راجع به يک سهوی است که در وسائل، راست است خب سهو است،

س: تعليق را ايشان توضيح داده

ج: بلی آن بحث ديگری است يعنی يک حديثی ديگری بوده محمد ابن يحيي عن محمد ابن حسين، اين محمد ابن حسين، ابن ابی الخطاب است ربطی به آن يکی ندارد دقت کرديد، آن وقت مرحوم وسائل اين دوتا را جمع کرده آن روايت ديگر محمد ابن حسن عن سهل ابن زياد با محمد ابن يحيي عن محمد ابن الحسين آن وقت کرده دوتا سند، محمد ابن حسين و محمد ابن حسن عن سهل ابن زياد جميعاً عن کذا اين طوری حرف ايشان خلاصه­اش

س: اتمام حديث هم معلق دانسته يعنی اين هم تعليق دانسته

ج: نه تعليق درست است تعليق برای يک حديث يا برای دوتا حديث يعنی دوتا سند را ايشان جمع کرده با همديگر و اگر باشد اشتباه کرده شيخ حر داريم ما بشر هستيم بالاخره، همه ماها اشتباه داريم که است که، می­گويند ابن الفارس در يک خلوت بودم با خودم می­گفتم: من ذا الذی ما ساء قط، من له الحسنی فقط، دارد که در حالی، فسمعت هاتفاً يقول و لم ار شخصاً، ذلک محمد الذی عليه جبرئيل هبط، به استثنای رسول­الله همه ديگر در معرض خطاء و خطيه هستند حالا بفرماييد آقا اين هم شعر ابن فارس را هم خوانديم، ذلک محمد الذی عليه جبرئيل هبط، خيام هم دارد: ناکرده گناه در جهان کيست بگو، آن کس که گنه­ نکرد چون زيست بگو، اين هم از همان شبيه شعر ابن فارس است، البته ايشان قبل از ابن، من بد کنم و تو و جزايم بخشی پس فرق ميان من و تو چيست بگو، می­گويند شکلش عوض شده بود بعد برگشت به حال اوليه­اش بفرماييد،

س: می­گويد سهل، عن ابراهيم ابن محمد الهمدانی

ج: سهل اين­جا مستقيم از خود او نقل می­کند آن­جا علی ابن مهزيار هم از اين نقل می­کند هردو رسيدند به ابراهيم ابن محمد همدانی

س: ايشان می­گويد همدانی چاپ شده، ولی اشتباه است همذانی درست است

ج: اين،

س: همدانی­ درست است حاج آقا شما هم يکبار فرموديد

ج: عرض کردم همدان عشيره­ای است يمنی خيلی بزرگ همين الآن هم همين حوثی­های که از منابع قم، همدان همين الآن همدان و خولان اطراف صنعا هستند اصلاً، کوه­های اطراف صنعاء عشيره همدان، همين الآن اين لحظه­ای که خدمت­تان هستم، همدان و خولان، خولانی هم داريم ديگر اين دوتا الآن وجود دارند و به اصطلاح بيشتر هم با همين خط هستند و همدان عشيره­ای بزرگی است آن وقت برای اين­که فرق بگذارند، همَدان را همذانی می­خواندند با فتح، اما قاعده نبوده علی خلاف القاعده است چون يک شعری است آنان که چه لغت عرب می­دانند، لغت فارس می­دانند فرق بين دال و ذال،

س: دال ذال

49: 43

ج: اگر علت ساکن باشد ذال است و الا دال خوانندش يک شعری است اين جوری، طبق قاعده چون قبلش ميم است پس بايد همدان باشد طبق قاعده بايد همَدان باشد چون بايد حرف علت باشد و ساکن باشد، مثلاً اگر بوَد بود، بوَد بخوانيم اگر بُز بود چنين بُز يعنی با ذال می­خوانم اصطلاحاً حرف علتی که ساکن باشد يعنی فرض کنيد

مُرداذ اولی را دال می­خوانند دومی را ذال می­خوانند چون قبل از اولی ر است يا بغداذ بغداذ در نوشته­های قديم بغداذ است غالباً چون اول غين است دوم الف است، الف هم که هميشه ساکن است علی ای حال ليکن اين­جا برای فرقی با آن همدانی همذانی می­خوانند و ايشان از جزو چيز هم هست وکلاء هم هست حالا می­خواهي راجع به ايشان چون من خيل خسته شدم يک عبارتی هم از ابن معجم و اين­ها بياوريد ابراهيم ابن محمد همدانی،

س: نه اين­جا

49: 44

به نجاشی دارد

ج: همين نجاشی دارد ابراهيم ابن محمد همدانی،

س: بعدش هم همذان چاپ شده

ج: بلی عرض کردم اين مال همدان است علی خلاف القاعده همذان خواندند اين می­شود پيش می­آيد چون و الا قاعدتاً بايد همدان خوانده بشود، همدان

س: تو کتب جغفرافيا هم غالباً همدان همذان ضبط شده

ج: می­گويم برای، ظاهراً ظاهراً فکر می­کنم برای عدم اشتباه با آن همدان، هردو بايد همدان خوانده بشود، همَدان و همدان ليکن آن را همدان می­خوانند اين را همذان می­خوانند بفرماييد، حالا عبارت نجاشی را هم بياوريد،

س: اين­جا همذانی شده

ج: حالا،

س:

25: 45

آوردم کتاب را بلی

ج: بفرماييد

س: شماره 928 نجاشی محمد ابن علی ابن ابراهيم ابن محمد اين­جا حالا چون نسخه تايپ شده نوشته همَدانی بعد در ادامه تصحيح می­کنی همذانی حالا ممکن است اشتباه تايپی باشد

ج: نه اين پسرش است پدرش ابراهيم ابن محمد است

س: نه،

س: آن واژه همدان،

س: نه به خاطر اين­که اين­جا توی اين مدخل توضيح داده که اين­ها در اين همذان ساکن بودند

ج: بلی اين پسرش است

س: توضيح داده

ج: اين پسرش است آنی که وکيل است و سؤال می­کند ابراهيم است اشتباه،

س: اين­جا احوال اين­ها را گفته احوال خاندان اين­جا توی اين مدخل گفته،

ج: بلی

س: می­گويد که روی عن ابيه عن جده عن الرضا عليه­السلام، بعد می­گويد و روی ابن ابراهيم ابن هاشم عن ابراهيم ابن محمد الهمذانی عن الرضا عليه السلام

ج: فکر می­کنم اين رضايش هم اشتباه باشد ابی الحسن الثالث بايد باشد ثانی،

س: می­گويد اخبرنا ابوالعباس احمد ابن علی ابن نوح قال حدثنا

ج: اخبرنا ابوالعباس

س: احمد ابن علی ابن نوح

ج: ابن نوح استادش است

س: نه ديگر تو آن جلسه قبل فرموديد اين اشتباه بود، اين ابوالحسن ثالث است و آن همان ثانی است

ج: بلی آن اشتباه گرفته، آن هم به نظرم اشتباه کرده

س: قال حدثنا ابوالقاسم جعفر ابن محمد قال

ج: مراد قولويه است، ابن قولويه

س: قال حدثنا القاسم ابن محمد ابن علی ابن ابراهيم ابن

ج: اين از آن خاندان است قاسم ابن محمد ابن علی ابن ابراهيم،

س: الذی تقدم ذکره وکيل الناحيه و ابوه وکيل الناحيه و جده علی وکيل الناحيه و جد ابيه ابراهيم

ج: اين ابراهيم اين يکی

س: عرض کردم احوال خاندان اين­جا آمده

ج: اين يکی است اين سه­چهارتا را اسم می­برد اين اين­جا محل سؤال است، و من فکر می­کنم وکيل ناحيه مراد امام عسکری است امام هادی است نه امام زمان، ناحيه نوشته ديگر

س: ناحيه بلی

ج: چون در آن زيارة ناحيه مقدسه هم مراد امام هادی است اين توجه نشده چون دارد خرج الينا من الناحية المقدسة سنة اثنتين و خمسين و مأتين دويست و پنجا و دو اين امام هادی است اين هم سه،

س:

38: 47

امام هادی است يا امام حسن عسکری

ج: عسکری دويست و پنجا و پنج به بعد است پنج سال و نيم امام عسکری بودند، اين امام هادی است، دقت کرديد همين تفسير امام عسکری که ايشان نوشته ما از دست حسن ابن زيد در خراسان، در طبرستان و زيدي­ها اين زمان امام هادی است مردم يعنی الآن تصور کنيد امام عسکری بعد نوشته که ما هفت سال پيش ايشان تفسير خوانديم اين اولش هم از اولش هم دروغ است چون کل امامت امام عسکری پنج سال و نيم است هفت سال نبوده، اينی که ايشان، بايد می­آمد می­گفت خدمت امام هادی رسيديم امام هادی به ما آن را فرمودند بقيه­اش را هم امام عسکری مثلاً اين جوری اين اين قدر بی­چاره از قضايا دور بوده اسم امام عسکری را شنيده حالا نمی­داند امام عسکری دوتا اند هم امام هادی را هم عسکری می­گفتند هم امام عسکری حسن ابن علی، ابومحمد عسکريين دقت می­فرماييد اين تفسير علی ابن ابراهيم اين تفسير منسوب به امام عسکری از همان اولش قر و قاطی دارد، نه اين­که حالا مثلاً، قر و قاطی وسطش که زياد دارد خيلی غلط و غلوط زياد دارد حالا آن­ به جای خودش اما اولش هم خرابی دارد همان اولش که هفت سال خدمت حضرت بوديم اصلاً کل امامت ايشان پنج سال و نيم است به شش سال هم نرسيده هم که ايشان می­خواهد بگويد هفت سال و آن آقا هم دويست و پنجا در طبرستان قيام کرد دويست و پنجا زمان امام هادی است تا پنج سال مال امام هادی است اصلاً دقت کرديد اصلاً ربطی به امام عسکری ندارد، حالا به هر حال بفرماييد اين ابراهيم ابن محمد هم احتمالاً وکيل ناحيه­ای يعنی حضرت هادی چون اين سؤال و جواب هم حضرت هادی است واضح است اين کتب ابوک، کتاب ابيک واضح است قرائنش خيلی واضح است ابراهيم ابن محمدالهمدانی بفرماييد آقا،

س: توی نجاشی خود ابراهيم ابن محمد مدخل ندارد،

ج: مدخل

س: همين که عرض کردم به همين ترجمه شده

ج: نه به نظرم من از چيز نگاه کردم از يادم می­آيد از معجم، چون بعضی­ها را من اصلاً به نجاشی مراجعه نکردم،

س: توی کشی احوالش آمده می­گويد محمد ابن سعد ابن

53: 49

ابوالحسن قال حدثنا محمد ابن جعفر ابن ابراهيم الهمدانی و کان ابراهيم وکيلاً،

ج: اين همين است

س: و کان حجّ اربعين حجة،

ج: اين وکيل است، اين وکيل است و اين وکيلی احتمالاً امام هادی هم باشد، بفرماييد

س: بلی حالا می­گويد بعد می­گويد يک مطلب ازش

ج: خيلی خوب حالا متن کافی را بخوانيد شما باز دو مرتبه چون داريم مقايسه،

س: آن متفاوت است با اين چون اين را ما خوانديم

ج: نه متن کافی را از اول بخوانيد

س: از اول

س: نسخه دارالحديث را بخوانيد

س: از دارالحديث می­خوانم تا

18: 50

س: بلی دارالحديث را بخوانيد

ج: شما بخوانيد شما بخوانيد شما هم

21: 50

بشويد شما متن کافی که الآن اين­جا هست که از طريق سعيد ابن زياد است البته عادتاً چون سهل مشکل دارد بعيد نيست که سقط تو نسخه­اش باشد احتمال دارد، دقت می­فرماييد

س: هرجا متفاوت بود شما بفرماييد، قال کتبت الی ابی الحسن، حالا ابی الحسن ديگر تعيين نکرده

ج: ثالث است واضح ثالث است

س: اقرئنی علی ابن مهزيار

ج: آن­جا علیٌ بود،

س: علیٌ بود

س: علی ابن مهزيار کتاب ابيک،

ج: اين ببينيد با متن خود شيخ طوسی هم در عين حال مقايسه بکنيد که بالاست،

س: بلی بلی عيناً به آن­جا

ج: فقط آن­جا علی بود، اين­جا علی ابن مهزيار

س: کتاب ابيک فيما اوجب علی اصحاب الضياع

ج: عين همان است

س: عين همان است

س: اين­جا توی يعنی بعضی از حاشيه­ها بعضی از نسخ می­گويد گفته اصحاب المتاع، می­گويد

ج: بعضی­ها هم

9: 51

نوشته مثلی اين­که، ضياع

16: 51

هم مثلی که يادم می­آيد ديدم نسخه­ای

19: 51

هم دارد اگر

س: بعد آن نسخه دارد

ج: بلی بفرماييد

س: برخی چيزها را آن­جا دارد فيما اوجبه علی اصحاب الضياع نصف السدس آن­جا دارد فيما اوجبه علی اصحاب الضياع انه اوجب عليهم نصف السدس يعنی دوباره تکرار می­کند

ج: يک چيزی کم کرده، يعنی اين نسخه کافی يک چيزی کم کرده، به هر حال معلوم می­شود نسخه سهل ابن زياد، اين برای آن بحث متن که اصلاً بشناسيم چون ما عرض کرديم سهل ابن زياد که متهم به غلو است در واقع اين غلو سياسی است، اصلاً غلو عقايدی و مثلاً نماز نمی­خوانده اين­ها نبوده ليکن تساهل دارد اصلاً غلو سياسی در نقل خيلی دقيق نيستند يعنی اصولاً کسانی که در يک خط مثلاً فلاسفه، حديث که نقل می­کنند قر و قاطی نقل می­کنند خيلی دقيق نيستند فرض کنيم بعضی از فقهاء مثل فرض کنيم مثلاً شيخ انصاری يا جواهر، اين­ها خيلی دقيق در متن نيستند چون بيشتر نظر به مضمون و تلقی به قبول و اين­ها دارند ايشان هم اين خط غلو سياسی يک مشکل دارد يعنی اين دو نسخه را با همديگر مقابله کردند، خط بين به اصطلاح خط دقيقی که مرحوم شيخ طوسی ازش نقل می­کند با خط متساهلی که سهل ابن زياد دارد،

س: چرا گفته می­شود و الامر فی سهل سهل،

ج: چون زياد کلينی ازش نقل کرده، يک جاهم شيخ طوسی توثيقش کرده آخر يک­جای در اصحاب امام عسکری شيخ طوسی سهل را توثيق می­کند

س: مورد اعتماد بوده

ج: بلی ايشان بلی و کلينی زياد از سهل دارد خيلی زياد دارد و احتمال هم داده بعضی­ها که مثلاً نکته­های مثل عربی و عجبی و اين­ها هم باشد چون سهل تهرانی بوده ايرانی بوده و احمداشعری که اين اتهام سنگين را به ايشان زده عرب است به اصطلاح از اشاعره قم است احتمال هست احتمالی اين­که ايشان مثلاً غلو که

6: 53

عليه مثلاً عليه حکومت، اين­ها چون خود احمد باز از طرف حکومت ری حکومت قم دستش بود يعنی احمد جنبه­ای سياسی داشت،

س: پس جمع­بندی شما اين است که ثقه است ثقه بودنش

ج: ثقه بودنش يعنی کذاب بودنش روشن نيست اما احاديثش را ما کلاً توقف داريم يک نيش ترمز می­زنيم چون اصولاً کلاً اين خط خيلی تميز نيستند توی روايات­شان آن دقت­های لازم را نمی­کنند آن دقت­ها در قواعد تحديث و اين­ها نمی­کنند يعنی مشکل دارند به هر حال، الآن همين­جا نگاه کنيد با آن نسخه­ای که خيلی،

س: چيز نمی­کنند

ج: بلی آقا

س: آقای خويي هم سهل را

ج: سهل را قبول نمی­کند اين­ها بيشتر با همان شهادت احمد، شهد عليه بالکذب و الغلو توضيح داديم، کذب مراد اين کذب مصطلح نيست نه، بفرماييد

س: بعد و انه پس نصف السدس بعد المؤنه و انه ليس علی من لم تقوم اين­جا تقوم دارد

ج: آن­جا لم يقوم ديگر الآن مهم نيست

س: بعض نسخ لم يعمر دارد،

س: لم

س: يعمر

س: يعمر ضيعته، يعمر ضيعته

ج: نه لم يعمر درست نيست همان تقوم بهتر است با متن خود توقيع حضرت جواد هم تقوم دارد

س:

14: 54

نمی­کند به ضيعته

ج: بلی بفرماييد

س: لم تقوم و ان ضيعته بمؤنته ليس علی من لم تقوم ضيعته بمؤنته نصف السدس

ج: و لا غيره

س: و لا غير ذلک،

س: اين­جا بهتر باشد لم يقوم بمؤنته

س: لم تقوم بلی لم تقوم بهتر است آن­جا

س: اين­جا دارد نصف السدس را يک معنای ديگر برای نصف السدس غير از آن­که آقای

43: 54

نصف السدس قبل از مؤنه خمس بعد از مؤنه، اين عبارت را

س: البته ندارد مهم اين است که ما نداريم به فقه­مان

ج: نصف السدس نداريم

س: خب چيزی ندارد

ج: نصف السدس ندارد

س:

0: 55

ج: مؤنه چه نکته­ای دارد بعد از مؤنه خمس است نصف السدس نيست

س: مشکل توی

2: 55

س: همين نسخه بدل هم دليل بر اين است از اول می­خواستم بگويم دنبال

س: نه اين نسخه بدل فايده ندارد

س: اين نسخه بدل دليل بر اين است که نصف السدس قبل از مؤنه که می­گويد که راضی نمی­شود که

س: بعد المؤنه نصف السدس را می­گويد بعد مؤنه

ج: اصلاً خمس بعد از مؤنه است قبل از مؤنه کسی نگفته،

س: نگاه کن فيما اوجبه علی اصحاب الضياع

س:

25: 55

يعنی خمس

س: اسمت را می­برم حاج آقا

س: آقای حاج

33: 55

مديريت می­کرد مجلس را می­گفت اسمت تو را می­برم

س: در اين­که خمس بعد از مؤنه است هيچ شک و شبهه­ای نيست

س: چرا نصف السدس گفت، نصف السدس به خاطر اين­که قبل از مؤنه يعنی قبل از مؤنه نخواسته که

ج: خب بدتر شد که بدتر شد

س: خود آقا دارد می­گويد ديگر

ج: اصلاً ما حتی مشهور در باب ذکات هم بعد از مؤنه است، البته در باب ذکات روايت مؤنه نداريم در خمس داريم،

س: معنی دارد اين اسرار را گرفتن

ج: نه بابا حالا نه اين گاهی اوقات اين پيچش است اين پيچش شل می­شود می­خواستم ببينم شل شده يا نه؟ بفرماييد ديگر خسته شدم البته

س: بازهم فرق نمی­کند مرحوم آقاضياء

ج: بگو از منبر آمد پايين بزن تو کله­اش در رفت مرحوم آقاسيد عبدالله شيرازی اين طور نقل می­کند

س: و انه ليس علی من لم تقوم ضيعته بمؤنته نصف السدس و لا غير ذلک فاختلف من قبلنا فی ذلک، فقالوا يجب علی الضياع الخمس بعد المؤنه، مؤنة الضيعه و خراجها لا مؤنة الرجل و عياله

س: البته آن اختلاف نسخه­ای

س: اين­ها کاملاً صريحاً می­گويد اين مؤنه فلان

ج: نه با متن بالای که شيخ هم گفته يک نگاه بکنيد

س: دوتا اختلاف نسخه­اش خيلی مهم نيست يکش اين به مؤنته، لمؤنته دارد يکی هم فاختلف من قبلنا شده و اختلف من قبلنا دوتا

س: ف ندارد، اين قشنگ­تر است بعد دارد که

ج: نه با متن شيخ هم مقابله کنيم متن بالا،

س: بابا متن شيخ تا به اين­جا درست است تا می­رسد به اين­جا فکتب و، متن شيخ بود فکتب و قرئه علی ابن مهزيار عليه الخمس، اين­جا دارد فکتب نه قرئه علی ابن مهزيار را دارد و نه عليه الخمس را دارد،

ج: بقيه­اش عين هم است،

س:

21: 57

ج: بقيه­اش عين هم است

س: بقيه­اش عين هم است

س: اين تو بعضی از نسخ هم اين­جا واو بعدی نيست يعنی بعد مؤنته مؤنة عياله

س: آن نقل به معنی است

ج: نه نقل به معنی نيست نه، واضح است از نسخه افتاده نسخه سقط دارد نسخه­ای که مرحوم سهل نقل کرده مرحوم شيخ کلينی سقط دارد واضح است کاملاً واضح است يعنی می­توانيم حروف را مشخص کنيم اين مقدار افتاده اين بحث خودش ما الآن يکی از کارهای که کرديم حالا شايد اين بعد در يک قاعده کلی که بعد متعرض می­شويم انشاءالله آن­جا هم می­گوييم اصلاً ما بعضی از روايات را مقايسه کرديم ازش سقط دارد و مشخص کرديم مثلاً بين کروشه گذاشتيم يک مقدار سقط دارد،

س: عمر حضرت نوح هم با وزن کفاف نمی­کند

ج: خب خيلی ما زحمت در اين متون زياد کار کرديم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين اين قدر زياد که الآن بی­حال شدم اصلاً.